

شنیده ذوق عظیم یافته چون مرخصی چند از عمرش بگذشت بود راه ریاضت گرفت و سی سال در بادیه شام بی حوالی و
 گرسنگی کشیده و صد و سیزده پیر را خدمت کرده بعد از آن بلا زمت امام صوفی صادق رسید و هر چه یافت از آن حضرت یافت
 چون بروی مطهره رفت گفت السلام علیک یا سید المرسلین جواب آمد که علیک السلام یا سلطان العارفين و وقتی که کارش
 ملتفت شد و سخنش در حوصله اهل ظاهر نگنجید هفت بارش از بیاطم بیرون کرد و شیخ گفت چرا بیرون کنی گفتند تو بر
 مردی گفت بیکان الشهر که پیش بایزید بود و یکبار در خلوت بر زبانش رفت سبحان ما اعظم شأنی چون بگوید آدم بدان
 گفتندش گفت خدا تان خصم و بایزید تان خصم اگر دیگر بار از من چنین بشنوید مرا پاره پاره سازد و بیرون کاروی هست
 آذاده بعد چند وقت چنان گفت اصحاب تصدش کردند خانه اشخ پر شد اصحاب خشت از خانه باز میگرددند و کار و
 میزدند کار و حتمی گشت بعد ساعتی الفیضت حوزر دشد و بایزید پیدا آمد و در محراب چنده صوفی گشته دیدند چون
 حال گفتند گفت بایزید این است که می بینید آن بایزید نبود نقلت که هزار مرد با احمد خضر دید بود که هر هزار
 بروی آب میرفتند و در بودای پریدند با این جماعت بدیدن بایزید رفت بایزید گفت ای احمد تا چند سیاحت کردن
 احمد گفت آب که یکی ماند گنده شود گفت چرا در این بنامش پس بایزید در سخن آمد او گفت نزد آن تا فهم کنم و این تا هفت
 بار گفت آنگاه بهم کرد شخصی از امر مروت و هنی منکرش پرسید گفت در ولایتی باش که اینها نباشند و این برود در ولایت
 خلق است نه در حضرت خالق گفت بنده را هیچ به ازان نیست که بی بیج باشد چون بی همه باشد گفت سوار و لباس
 و سپاره تن گفت آتش و دوزخ با کس آن نکند که غفلت کند که گریز خدای طلبی و بگو باش و در پس پیش
 خلق نیکو باش و باید که چون صبح صادق الفیض شوی و خورشید صفت با هم کس بگریز باش شیخ ابو الحسن خرقانی
 دو از ده سال در خرقان چون نماز نغفتم بگذاردی به بیاطم رضی و بر سر تربت سلطان العارفين رو بر خاک نهادی و
 گفتی بار خدا یا انچه بایزید را داده ابو الحسن را نیز قلیلی ده و باز گشتی و نماز صبح را با صحابه گذاردی بعد از ده سال
 از تربت بایزید آواز آمد که ای ابو الحسن گاه آن آمد شنیدی گفت ای بایزید چه می بگم که مردی اسمیم و قرآن نیا خواندم
 آواز آمد که ای ابو الحسن آنچه ما را دادند از برکات تو بوده تو بدوست و سه سال پیش از من آمدی گفت آری ولیکن
 چون بخرقان گذر کردمی نوری دیدم که از خرقان با آسمان می شد و منی بود تا با خداوند کجا هستی در مانده بودم بسبب
 ندا کردند که بایزید آن نور را شفیع آورد که با جنت بر آید گفتیم خداوند آن نور چیست تا نطقی آواز داد که آن نور بند است
 خاص که او را ابو الحسن گویند آن نور را شفیع کردم مقصود حاصل شد شیخ گفت پس چون بخرقان رسیدم در تربت و
 چهار روز جمله قرآن بیا خواندم و در ایاتی آنکه بایزید گفت تا آنکه آغاز کن چون بخرقان رسیدم قرآن ختم کردم که چون

ابو سعید بصیرت رسید گفت و سنوری هست تا چیزی بر گوید شیخ گفت مرا پروای سماع نیست ولیکن موافقت تو
 بستم چون چیزی بگفتند شیخ سه بار استین بکنانید و بخت بار قدم بر زمین زد و جمله دیوار خانقاه موافقت و بر پیش
 آمدند ابو سعید گفت باش تا بنا ما خراب نشود پس گفت بوزن الله اگر منع نکردی آسمان و زمین موافقت را
 در فرض می آمدند نفقت که چهل سال است شیخ ببالین رسید و درین چهل سال نماز با دعا و بوضوی نماز خفتن گذاردی
 آورده اند که ششی نماز سیکه اردی آواز شنید که ان ابو الحسن و خواهی آنچه از تو میدانم با خلق بگویم تا سنگسار کنند
 شیخ گفت با خدا یا میخواهی تا آنچه از دست تو می دانم و از کرم تو می بینم با خلق بگویم تا بر محسوس دیگر سجودت نکنند
 آواز آمد که یا ابو الحسن نه از تو آواز ما گفت آنچه در دل من است اگر قطره بیرون آید جهان چنان بر شود که در عهد
 نوح پر شده بود نفقت ابو علی سینا با و از شیخ عزم خرقان کرده که چون بو ثاق شیخ رسید شیخ بصورت فرستاده بود
 پرسید که شیخ کجاست زنت زنت در آن زمان که آن زمین کذب را چو سکنی و همچنین بسی جفا گفت چه زنت سنگروی بودی
 ابو علی عزم صحرا کرد شیخ را دیدی آمد و مزداری در منده بشیری نهاده ابو علی از دست بر رفت گفت بیشینا آنچه حالت
 گفت تا با چنان کرکی که زنت کشی چنین بشیری باز بخشد پس بو ثاق آمدند و ابو علی و زنت سخن آغاز کرد چون
 باره بگفت شیخ کل در آب زنت گفت مرا معذور دار که این دیوار را عمارت کنم چون بر سر دیوار رفت تیش از
 دستش بیفتاد ابو علی بی تاست تا تیش بوی دهد تیش بر جسته بدست شیخ شد ابو علی یکبارگی از دست رفت و مائل طریقت
 شد تنبیه الدین عمر بطامی با بزرگی ظاهر بر نفس او بس عامی بود و حال خال بنا بر علاقه فضل و محال کل نظمی
 از بوستان طبع می شکفاید و اسخان طولش منخ نه عرضش لوک در جواری بطام واقع شده بنای بهشتنگ و در
 رویایش زنت هزار کام بولایش بکرمی مایل در آنجا چشمه است باو خانی نام که هرگاه رکونی را بچون حصی آلوده ساخته
 در آن چشمه اندازند هو او در حرکت آید و هر که از آن آب بخورد و شکش منقح گردد یعنی گفتند که چای است باین خاصیت
 ایضا در یکی از مواضع او چشمه است اگر زنبور در آبش افکند سنگ منقش و لطیف می شود و همچنین چشمه است و
 نوازش که چون آبش در بر بزرنگ شود در دوش ابو جعفر از بزرگان صوفیه در نظرات آمده که یکی از اولیا گفته
 در مدینه بودم ناگاه مرد عجمی بزرگ سر و دیم که در دوع حضرت پیغمبر کرده بیرون رفت من نیز از عقب وی بیرون
 رفتم چون اندک راهی بردت مرادید گفت چه میخواهی گفتم اراده آنست که با تو همراهی کنم گفت ممکن نه باشد اما حاج
 بسیار کردم التفات فرمود و گفت چون لابد است درمی آتی باید که قدم نهی الا جائی که من می نهم گفتم چنین باشد
 در راه غیر ستاری پیش گرفت چون باره از شب بگذشت روشتائی ظاهر شد گفت این مسجد عایشه است تو پیش

میروی یا من گفتم هر چه وزمان بعد از آن می بر رفت من بخواب شدم سحر بکجه در آمدم و طواف کردم و برگشتم و
 بجایست ابو بکر کتابی رفتم جامعی از مشایخ پیش وی نشستم بودند بدانسان سلام کردم شیخ ابو بکر مرا گفت کی رسیدی
 گفتم همین ساعت گفت از کجای آئی گفتم از مدینه گفتم چند وقت است گفتم دوش آمدن ایشان در یکدیگر گیرند
 من احوال را با شیخ گفتم گفت او شیخ ابو جعفر داسغان است و این در تزیین حال دی اندکیت منوچه پری از شوی
 زمان همین الدوله سلطان محمود غزنوی بوده و چون از مرشدت رسد و کلاه بسیار داشته است کلاهش تار داشته
 و دیوانش سداوست بسمل حاجی محبتی نام و زلفه گوی سلیقه عالی داشت نهان و ندرطوشش فرخم و ضشش لوله شهر بزرگ
 است آباد کرده ازج و بعضی آن جبال سنگ بزرگست چون کسی را غایبی یا یغنی یا دزده باشد شب نزدیک آن جنگ خواب کند احوال همه در
 خواب بیند و نزدیک وی در شبه کوی چشمه است چون کسی محتاج آب شود در شب آن کوه در آید و با دوازده صیاح
 خود و انعام و بجانب زراعت برگرد و آب همراه وی جاری شده و تا زمان غشش آید پس چون او را بقدر کفایت رسیده
 باشد باز آمده بگوید که بس کن کار من شد پس شود نصیبش شهر محمود و دست از خویش می اندک در عادل باید
 بتا شیر زمین ظالم شود محضی نماید که انبیه که در ذکر رفته تعلق بجز اسان داشت مگر چند شهر که درین اقلیم واقع شدند
 بنا سبت آن اقلیم در حقیق آن مذکور من بعد هر چه نوشته می شود اکثر تعلق به عراق عجم دارد و آن شهران طوش
 قوم غرضش لب از بلاد معظم ایران است اگر چه بعضی از علمای آنجا کسب طول و عرض از اقلیم سیوم شهر زانان اصح
 اقلیم چهارم است چنانچه شیخ ارحمدالدین بدان اشاره فرموده بعضی گفته اند که اسپهان بن فلولج بن لوطی بن یونان بن یافتن با کوه
 و برخی از ابنیه اسپهان بن سام بن نوح امید اند خاکش مرده را دیدن اند و دشش خوش صورت و خوش فهم باشند
 در جمع الخزان بن نوشته که در اسپهان مسجدیست که هر که در آن سوگند دروغ خورد و عضوی از اعضای او دخلل کند و صیحات
 افتادن مار از پشت آنجا مرقوم این درید گفته اسپهان لفظ مرکب است از اصب که معنی شهر است و از مان بمعنی
 سواران معنی این شهر سواران حبس اسپهان نام تمام کشور است در عجب آن بلدان آمده که این شهر را در قدیم بیوی خود
 باعث آنکه چون منی اسد انیل از بخت نصر بگریختند باره از خاک بیت المقدس را برداشته که در عالم بگردیدند چون خاک
 بیت المقدس یافتند در روز شهری بنا کرده موسوم بیوی ساخته صاحب آثار البلاد آورده که آن شهر را بکنند
 بنا نهاده و صاحب تزیینه القلوب آورده که صفایان ابتدا چهار دیده بوده گران و کوشک و جوز باره و درشت و پسند
 مزایع نیز داشته که بعضی از آن طهرت پیشدادی و چندی ز چشمه ساخته بود چون کعبه اول کیانست آنرا
 در الملک ساخته آن چهار دیده دست به داده شهری بجهول پیوست و احوال آن دیبا هر کدام بگویند موسوم کرده چون

رکن الدوله حسن بن پور بر این شهر استیلا یافت فرمود تا روزی که مژده قوس بود آنرا بارگشیدند و آن بجاست
 نیکان آنجا بیرون از حد نه بعضی عظیم شهور گفته اند سلمان فارسی را از موالی حضرت رسالت و آن حضرت در قوش
 فرموده که سلمان مثالی بلیت نسبتش میجوهر میزند ناش با پیدین بر خشان بن آذر خشن در یکی از مضافاتش بسری برده
 عبدالسدر روایت کند که سلمان با من گفت که من نزد دوستان بودم که بر سرستش آتش قیام می نمود روزی توجه صبی از
 ضیاع پر خود بودم بکینه رسیدم دیدم که جمعی لعبادت حق مشغولی دارند اطوارشان پسندیده در آن ملت در آمدیم
 واقف شده مرا مقید ساخت بکلیه خود را خلاص کرده با کاروان متوجه شام شدم در کینه بجانب سفلی قیام نمودم او وقت
 فوت مرا برای که در موصل بود نشان داد وقتی پیش او رسیدم که در نبع بود او مرا برای که در عموری بطاعت قیام
 داشت حواله فرمود وقتی پیش او بودم چون وقت گذشتنش رسید از دماغ پر رسیدم گفت آن ظهوری غیر آخر الزمان در
 عرب نزدیک است باید که با درسی پس بعد او همراه کاروان حجاز شد پس از موصل بودی القری کاروان مرا
 بهودی فرود خندان پسرش فرقت با او بدین رقم در آن ایام در دهمین در آن شهر زمین در نوع یافته در محله قباخان
 شامی بخدمت آنحضرت رسیدم و کلمه تو مید بر زبان راندم کسر گذشت خویش موافقت فرمود که خود را از آن بیرون
 باز از مالک خود التماس نمودم گفت سیصد نهال حزام نشان و سپرد و چهل اوقیه طلا تسلیم نالی این را عرض حضرت
 سیصد نهال از صاحب گرفته دست مبارک بنشایم آن در بهائش با آورده بعد از آن از موالی غنیمت بمقدار چند
 ز سرخ نظر انور آورد حضرت مرا طلبیداشته فرمود این طلا را بان نشانستان بدان بپودی داده خود را از وی
 خلاص گردان آنوجه بیودی داده بکات یافتیم در دوازدهت حواجه کومین آوردم آنحضرت چهار روز با میر مومنان علی
 علیه السلام فرمود تا آزاد نامه من بقلم آورد و عمر سلمان بر روایت اقل روایت و پنجاه سال در روایت اکثر سیصد و
 پنجاه سال گفته اند در سال هجرتش سوری وفات نموده شیخ علی سهل بسنی بزرگ بوده و سخاوت تمام داشت وقتی
 عمر عثمان یکی در سفغان شد ندی هزار درم دام داشتند وی پیش از آنکه با ایشان خبر کند جمله دام ایشان جدا گفت
 تو گری در علم و فخر و عافیت در زهد و رحمت در نویدی یافتیم شیخ نجم الدین سالها مجاور که بوده از عالمی
 نقلت که پر خود را بیمار گذاشته شیخ رفتیم چون بگور رسیدم خاطر از جهت پدر پریشان بود با شیخ گفتیم چه شود اگر در
 وقت مکاشفه بر احوال او مطلع کردی در حال نگرست گفت از بیماری صحت یافته است بر بالای سیر رسوگ می گفتد کتابهای
 خود را که خود چیده و صورت لباس او جدا گفت و نشانهای راست داد و هرگز او را ندیده بود او را اسم بن علی
 که بر روی آب میرفته و ابو عزیز که صاحب خوارق عادات بوده و ابو عیسی که چهل سال سوز زمین

برداشتند آسمان را ندیده در سلک اولیا آذینار نظام داشتند ابو جعفر محمد بن علی الملقب بحال الدین ابتدای
 ملازمت درگاه سلطان محمود بن محمد بن ملکشاه را ملازم گرفته پس از و چون اتابک ننگی بن حسنقروانی موصل در مصافحات
 آن گشت ویرا وزیر ساخته همراه خود بدیار بکر برد و بعد او پیش سیف الدین غازی بوزارت خویش متنازه ساخت
 دست بخشش و عطا چنان کشود که بجواد لقب گشته وقتی در موصل قحط و غلا افتاد آنچه داشت ایشا نمود تا روزی شخصی
 از و طلب چیزی نموده چون میخواست دستار نمود را بنجامد داد تا فرقه بدو رساند گفت ما سبب ابعاد از بی تالی
 نیست چه فرمائید تا جهت او چیزی سامان کرده شود گفت دستار بسیار شود و این وقت بدست نیفتد و سال چهار
 صد و شصت و ششش اراده نمود که خانه کعبه را جاسد پوشاند در آن سفر مقرر نمود که آنچه خرج اهل حاج شده باشد از
 سر کارش سامان نمایند و در یک و مدینه چندان زیستحقان نقد فرمود که بنجیدن آن بسزایان بحال می نمود خاقان
 در آن سفر همراه بوده اظهار شکرش در تحفه العارفین بسیار نموده بعد از آن در واره در کمال تکلف و زینت ساخته در
 کعبه لقب نموده و در واره کعبه را بدمینه برده جهت خود قیامت ساخت وقت نوشتش در آن نهادند و در زمان سیف
 الدین غازی عشر حاصل از جمیع موصل بوی تعلق داشت بعد غازی برادرش قطب الدین موصل را قطع
 جمال الدین کران آمد بنابر تقصیری ویرا معیه ساخت تا بعد یک سال در پانصد و پنجاه میان محبس در گذشت پیش
 ابوالحسن الملقب بحال الدین نیز نسبت داد و جزو ملذوم و تخم احسان در مزیع خواطر طوائف انسان می کاشت
 تا لوی جهان باقی برافراشت این اثر کاتب کتاب الجواهر و تالی را در انشا بنام او نوشته ابو عبد الله محمد بن
 صفی الدین الملقب بهما و الدین کاتب در ایام جوان بنیداد رفته کسب و کمال نمود چون در همه علوم ما گشته
 ملازم وزیر عصر کیمی بن میره نمود و کیمی او را ناظر بصره و واسط گردانید بعد کمال بدستش شده نشی ملک العالم
 نور الدین گشت و در آن لودی نام بر آورده چندین رسائل نوشت بعد فوت او استوفاد گرفته در موصل ماند
 در خلال احوال سلطان صلاح الدین بقصد تسخیر ولایت شام از مصر در حرکت آمد عماد الدین در طلب بلازمت
 رسیده قصیده گفته بود بگذرانید او در آن ملک روزی بتربیش پرداخته مشرف دیوانش گردانید چون بهرم و
 پیری بر دستولی شده بود بعد فوت صلاح الدین صلاح در ملازمت ندیده تصنیف و تالیف پرداخت تا در گشت
 مصنفاتش کتاب جریده العصور و کتاب جریده العصر و کتاب البرق الشامی در سبقت مجلد کتاب الفتح در دو
 مجلد کتاب السیل علی الدلائل کتاب النظرة الفظة در اخبار دولت سلجوقیه دیوان رسائل دیوان شوخیار مجلد لست بن
 سعد العنقی در حدیث نقل شده از شافعی منقول است که لست از مالک افقه بوده گویند هر سال حاصل لست هشتاد هزار

دینار بوده و هرگز زکوة بر او واجب نشده چه بکد لصاب نرسیده ایشار می نموده هر روز سید و شصت سکین را طعام خورائیدی بعد از آن خود طعام بخوردی ابو سهل بن سلمان بن محمد السوفی بصلوکی در عصر خود واقف بوده و در وقت و کتو کلام مستثنی میزبیت صاحب عباد گفته که مثل ابو سهل دیده نشده و لادش در دست و بود و ششش فوئتش در سید و شصت و دو حافظ ابو نعیم در اجرائی شیخ پروری سالی جمیله بتقدیم رسانیده ۱۱۱ عادی که در باب فضیلت اهل بیت واقف شده نسبت صحتش بوی میر سید ابو عبد الرحمن نافع یکی از قرای سبوح بوده و فضیلت تمام داشته در سال صد و شصت در گذشته و او در بن علی الطایری از می ثابان زمان بوده در طبقات محمود شاهی آمده که چهار صد نفر با طلیسان اخضر هر روزه در مجلس افتاده او استفیذ شدی ابو بکر بن داود نقیبه کاملی بوده شونازیرا در غایت عذوبت انشائی نموده گویند چون خبر فوت او با بن شیخ رسید در کتابت بودی الحال کاغذ و قلم از دست بیگانه گفت هر کسی که من بجهت مناظره و کوشش بگیرم کتاب الزهر و کتاب الاصول الی خزنة الاصول و کتاب الاذکار و کتاب الاعتذار و کتاب الابصار از تصنیفات اوست یکی بن عبد الله گمانه روزگار بوده صاحب مناظره الانسان و میر امی شبن المحدث بن المحدث نوشته از تصنیفات او تاریخی است در احوال اصغیان شهرت یافته فوئتش چهار صد و پنجاه و پنج شمس الدین محمود در سلک عالم علمای نظام داشته از مصنفاتش شرح مختصر ابن حایب است بشرح مطالع و شرح تجرید و شرح منهاج البیضاوی و شرح طوابع ابو الفرج علی بن العین القریشی در کتو لغت و طب و نجوم و شریک سیفی و اخبار و آثار و حدیث نظیر و عدیل نوشته از جمله مصنفاتش یکی کتاب آغانی است که در مدت پخیل جمع کرده احمد بن عبد الله از مشایخ حجاز و حراسان زادی بوده و فضیلت بسیار داشته کتاب علیه اولیا از تصانیف اوست و تاریخ اصغیان با هم ادو نوشته فوئتش چهار صد و سی و شش ابو عمر موسی بن عبد الملک از نو ساسانی اهل کتاب است ابتدائی در نجف است خلفای بنی عباس بنی ناصب مناسب ممتاز می بوده و بعد از آن در ولایت سوزب نزد امیر تیم سوز الدین الله نجات سوز و محترم گشت و بعد از آن بنی سنیست و در بعین و مائین در گزشت محمد بن محمد انقر اشقی علوم مزید را نیک میدانست و صاحب حسنه میزبیت حکیم ناصر حسنه و از دانشمندان زمان بوده عشق عارف موحش دانند و بر تاملین کنند که مذنب تاسخ داشته در سال از حفظ خود شش مرقوم بود و میگوید ابو العین ناصر بن حسنه و بن عارث بن علی بن حسین بن علی بن محمد بن علی بن موسی الرضابن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب هم که در او ان طفولیت در سن سیزده مدت مشوق بودم بتحصیل انواع کلمات نامشرف شد و کجفقا قرآن و در نه سالگی بعلوم لغت و صرفت کچو در عرض و حساب و سیاق متوجه شدم

و پنجبال در آنها مشغولی نمودم بعد از آن علوم نجوم و رمل و هیات و اقلیدس در ادم در شیخ طریح مختلف در هند
 و روم و هند و یونان و بابل قریب سه سال اوقات صرف نمودم بعد از آن لغت و احادیث نبوی روزگار گذرانیدم
 و قدرت کردم کتب متداوله را در فقه و احکام تفسیر قریب پنجاه مجلد و در پانزده سال بدانشتم آنچه بایست از توحید
 و تجلیل و زبور و شش سال بعد از آن بعلم ایمان و اسلام و شریع و مذاهب منطبق بجهان جاماسی و الهی و طبیعی و
 قانون اعظم و ریاضیات و تجزیهات و کجاست و کجاست مستحق برین علوم هست به اختلاف حکمای اهل عالم اولین و آخرین و
 گذشت از عمر من درین علوم شش سال و لغاتی رسید که در خاطر گذشت که هیچ علمی نماند که سخن آنم و بدانشتم
 بعد از چندگاه وزارت عزیز مصر افتادم آنجا در فتوی و تذکره علوم با نقبهای عصر و صفهای و مجادلان مدرکس
 در هر مباحثه نقلی و عقلی سبق بردم و گوی از میدان اکابر و شاهسیر زبان را بودم تا آنکه عقد و حسد در حرم من
 تبیی نواصب افتاد و در غیبت من بدو ت بر غاسقند و نزد یک عزیز مصر تکفیرم کردند و بقلم فتوی نوشتند
 یکی از معتقدان رسولی فرستاده تبریم کرد و با برادر من حید در دال غنیم و بنوکل عزیمت بعد از کردم و ملازمت
 مستصر با شد نمودم و در اندک فرصتی در ارتش یافتیم آنگاه برادر من همراه داده بدیار ملاحظه فرستاد و تا
 بیعت از آن بستام نمیدانستم که ایشان غالب من بودند حاکم ملاحظه نامه پسید گفتم نامه گفتم زبیر خسرو و علوی
 گفتم نه کتابی حاضر کردم از تصنیفات من که بر این غنیم نام در منطق آنچه تو دانستی گفتم شخصی از در راه و خزه زده
 و هوش شده تا طوس مغزنی بود که در بابل مرا آشنایی کردی چون هوش آمد بجا که گفتم این ناصر خسرو است حاکم
 بر خراسان دستم پسید و شرا اقا خدمت بجا آورد و گفتم آنچه که طالب مطلوب رسید چون جواب
 و سوال مستصر و اجازت مراجعت خواستم ناصر را پاره کردند و تکلیف وزارت من نمودند چون چاره نبودن
 و ادم فقرات مالی و ملکی حواله من و برادر من سعید شد میخواستم کناره گزینم میسر نشد آخر فرار نمودم بعد خندی
 مرا یافتند بندی بر دست و پایم نهادند و بزنداند و او مدت نه سال زندان ماندم پس حاکم در بندت شاگرد
 من بود و کمالی حاصل کرده گفتم کتابی در مذہب پدرم تصنیف نمائا خلاص یابی بر عایت نفس با آنکه اعتقاد
 من چنان نبود تصنیف کردم موافق راسته ایشان آن خود سبب خلاصی نشد و کتاب در افاق منتشر گشته
 لذا فقطها ملاحظه کرده مرا بزندقه نسبت کردند حق گو او که اعتقاد من آن نبود و بصحبت حاکم راضی بودم لاچار را چاره
 اورم پسید گفتم از علوم تجزیهات و طلسمات چیزی بکار آوردم فکر بودم روزی نزد حاکم رفتم و گفتم یا امیر من پسر
 شدم مرا از کن و برادر من سعید عوض من بنده کن موجب دعا گویی کرد و بتزحم بنداز من برگرفت بر دعائیات

رجوع کردم گفتند حاجت بقتل است یا بترخیص گفتم ترخیص حاکم را مرضی حادث شد و روز بروز هر روز از من علاج
 پرسیدند گفتم در زمین دشمن گنجا می است که دوا می مرض حاکم است من و برادرم برویم آنرا بشتر اخذ کنیم بجاه سوار از
 ماحده همراه دادند بعد از آنکه سیزده منزل رفتیم عملی از عمل فریج ظاهر کردیم آهنگش آمد سواران را با دو آب
 سوخت باکی از شاگردان برادرم سعید بنشیا پورم دپای او از خود را گرفتیم بدکان گش دزدی فتم که پاره شده بود برادرم و شاگرد که با من
 بودند ازین حال رتوف نداشتند ناگه شور و شغف در بازار پیدا شد و برادرم تنهای آمد گشش دوز تبخیل از
 دکان برآمده برسد و گشش پاره از گششی آورد گفتم این چه شور است و این گوشت چیست گفت جوان از شاگردان
 نام حسرو با فقیهی بحث کرده بودند فقها از جهت تفریح دین او را پاره پاره کردند و هر یک وصله از گوشتش بزرگی بردند
 من نیز وصله گرفتم تا توانی یا می گفتم ای برادر گشش مرا بده که میروم چه جای که نام حسرو بر بند و شو او خوانند خیره خیریت
 او بخوانند پس عزم بدیشان کردم و در بدیشان دو سال وزارت نمودم مردش اهل مردت و دستدار اهل بیت
 بود و گشش فقههای تعصب که دعوی ایمان میکرد و بدو بهره از ان نداشتند بهتاقی در تق من گفتند ما عالم با منظر ار
 رسیدن ان بقریه بکان آدم و اهل این قریه بمن بگردیدند گر اندکی از حساد باخود اندیش کردم که مباد از کای ایشان
 بمن آسبی رسد بن قار را اختیار کرده و مجلسهائی که دفع دیدن و ملاقات ایشان باشد مشغول شدم و بصیت سال درین
 غار بسر بردم و خدای واحد را عبادت کردم تا حال بجای رسید که بوی از طعام قانع شدم و در بصیت و بیخ روز یک
 نوبت طعام خوردم احوال یکصد و چهل سال از عمر من گذشت و عمر با بنجام رسید و اهل کوتاه شد و عقل نقصان یافت و تقصیرات
 در عبادات واقع گردیده ای برادر صبح روز جمعه دوازدهم سبب الاول ازین غار بکان زمانی که مرا هیچ نگهبانی نخواستند گرام
 انگار بنی در هیچ سونسی جز رب العالمین نباشد روح از بدن من مفارقت میکند با بیان انشاء الله و در ان زمان
 باید که بچکس از علما و حکما و عوام الناس را خبر نمیدی تا وقتی که غلظت داده باشی و چون مشغول باشی در نظر از علمای
 جن بددند و تو حاضر شوی تا تو امامت کنی بعد از نماز عذر خواهی نمائی تا بروند و بعد از ان برگرد و در حق کن و بگو و بسم الله
 و علی مله رسول الله بنده گناهگار ترا آوردم برو رحمت بعد از من درین غار باش چون خواهی که بگردن سوی آن
 قاروره را بگیرد ری آب از در در غار پاش و مرا بکنی و بر سبب بصیت عمل کن و بعد گاری جنبان برفت تا ناپدید شدند
 چون باز آمده دیدم که در غار بنگ عظیم حکم شده داشت که خاصیت آن آب پاشیدن این بود گفت یا نا حسرو این
 تویی که در همه چیز حیل و چاره پیدا آوردی چه حاصل که موت را چاره نکردی اشعارش بسیار مشهور ابوالمعالی نخاس
 کان کاروان صاحب در است نیکو فر است بوده بعد محمد غیلان دی نائب عرض سلطان ملک شاه شد و در آن روز ایام

سلطان ملكشاه عارض سپاه سلطان بر كيارق و سلطان محمد گشت بعد نزاع برادران بجلد زنت حاكم ترسبتش کرده
 ز نام بهام ملك وال المستنصر بالله را كه بگفت كفايت او نهاد و بعد چندی مفيد گردیده از مجلس گرسخته بمسك سلطان بر
 كيارق رفته بي هم روزگاری گذرانيد تا با اهل طبرستان در گذشت اشعار خسته دارد صدر الدين چخندی از روضای
 اصفيان بل از صدر و دوران بوده خاندان چخندیان در صفهان ملاذ را با ب فضل است و جمع كاطان جهان بود و اول نشان
 ابوالمظفر مستنبتش بابي بهلب بن صفزه می پیوندد و صدر الدين قضا القضاات اصفيان بود و دلشاه در تذکره آورده
 که چون آواز رفت و جلال صدر الدين سموع اهل کمال گردید ظهير بقصد صحبتش بجانب عراق در حرکت آمد پیش از آنکه
 کسی گذارش را نماید مجلس صدر الدين آمدوی چنانچه باید بد و سپرد اخت لهذا آزرده بر غاست و لفظه سچو گفت از
 اشعار صدر الدين است **س** زلف سببت که مشک باو دم زد و مشاطه فطرتش خم اندر خم زد و بیکره بنش سپار
 تا کيباری **ه** به هم زنش که عالمی بر هم زد و دلدار شدش جمال الدين چخندی بهر وجه صدان سمنی الولد سلطان
 بوده امام العالم شرف الدوله والدين محمد بن شزوه در حضرت سلطان ارسلان بن طغرل بزيادون مکتب و جاه
 از سائر فضلاء درگاه بر سر آمده التماس سلطان بر روز جمعه تذکیري در غایت تاثیري میگفته و گاهی بنظم صانعي در وقت
 و داد لطافت و عذوبت سیدان ظهير الدين عبداللہ شزوه پسر عم شرف الدين است و اسادتش بحدوت کلی مذکور
 جمال الدين عبدالرزاق از اکابر طبقه شورا است بغير شتر و نظم صفات بنکو بسیار داشته اشعارش جمله در موعظه
 مگر چند قصیده در مدح صاندريان وارد در دودمان صاعدیان مردم عالیشان صاحب ثروت و سامان بسیار بوده
 اند و صلهای شگرت بداحان خود میدادند کمال الدين اسماعيل خلف الصدق جمال الدين عبدالرزاق است و دلشاه
 در تذکره آورده که جمال الدين عبدالرزاق را در پسر بوده یکی سعید الدين عبدالکریم و دیگر کمال الدين سعید بن افاضل کل بود
 کمال الدين شاعر ماهر و کمال الدين صاحب ثروت و کنت بوده همیشه محتاجان را امداد نمودی حتی ناخلف و عده کرده بین
 را بسیار درند این چند بیت گفت **س** ای خداوند هفت سیاره **ع** ظالمی از فرست خوشخواره **ه** تا در دشت را چو شست کنده
 جوی خون آرد روز جو باره **ه** عدد و عدوان بهیز اید **ه** هر یکی را کند بعد پاره **ه** بهدسان ایام لشکر اکتانی تا آن ستولی شده
 اصفيان را غارت کرده و اهل آن دیار را از پسر و بر نادر و قاتل و شهید اعلف تیغ ساخته کمال الدين را نیز بشهرارده رسانید
 بر نیوجه که وی در آن ایام گوشه اختیار کرده بوده پیش از آنکه منولان رسند جمعی از منولان اموال خود در میان
 چاهی که در محن مرسد و افشده بود جای داده قضا لا انگشته یکی از منولان در میان آنجا می افتد و آن منحل بالنسب
 ران اسوال روی بر وجهت اخذ و گیرد فینه بشکوه اش هلاک ساخت و این در آن من میگورده و حضرت اکینه بلزی اینست **ه**

دل خوشد و جان گدازی اینست و با اینهمه بیخنی یارم گفت شاید که گر بنده نوازی این است و رفیع الدین سحود
 لبنانی از اقربان کمال الدین اسماعیل بوده در غنچوان جوانی در گذشته اشعارش بعد از ربیع بر صغری روزگار
 مثبت فرید احوال مریدان قرآن و اشغال بوده و در سلک مداحان صاعدیان از نظام داشته شیخ اوحدی موحد
 و عارف بوده بعضی ویرا از مرغانه دانند اما صحیح آنکه از اصغریان مرید شیخ اوحد الدین کرمانی از منظوماتش یکی مثنوی
 جام جم است شیخ حدیقه دولت شاه در تذکره خود آورده که چون آن شیخ با تمام رسید چنان مرغوب خاطر ناگردید که در
 یک ماه چهارصد نقل از آن کتاب گرفتند و دیگر دیوان شعرش را در روزگار غوثخان بوده دفاتش در اصغریان
 بعد از دولت سلطان محمود این غازاتخان در سن سی و شصت و ستاد قاضی نور علی از موضع اندان می اعمال بدان
 اصغریان است علم از خواجه افضل ترک و میر فتح الدین سماکی کتاب نموده در شیوه نظم عطار و طفل مکتبش بود دشتی
 مجلس بلاغت او را خریداری آرزو کردی طاهر الاسلام صاعدی بلطف کردار حسن گفتار سر آمد خویش تبار
 بوده امیر حلال الدین صلاهی از اعیان آتش شهر و مکان طبع سلیم و ذوق مستقیم داشته مولانا نقی الدین محمد
 انجلی بو نور علم و حدت طبع و وجودت ذهن و وسعت مشرب بر مقامی نظر فایز پرورد و فضیلتی آنکشور نایب می بود چون
 سنین عمرش از چهلین در گذشته خاطرش را بکرت انتقاشی پیدا کرده و در موضع رسول آباد من اعمال پنجاب در گذشته
 مولانا ضمیری شاگرد میر غیاث الدین منصور در بکر سن موفق بچیز خواندن گردیده از طب و ریاضی قضیبی و ادب
 اخذ نمود پس از آن در شوگفتن ساهی شده سر آمد گردید بنا بر آنکه والدش معمار باغ نقاش جهان بود ابتدا باغبان تخلص
 می نمود و بعد پسندید حسب الامر شاه طلباسب بسبب کشیدن ربی ضمیری تخلص نموده در اردش صد هزار بیت است
 سبزه هفت هزار در غزل و دو هزار و در قصیده که تمامی مزیل مدح آنکه موصوفین گردیده و تمته مثنوی ناز و نیار و
 و امن عذرا و بهار و خزان و سیلی مجنون و سکندر نامه و جسته الاخبار و وادین اکثری از متاخرین را تصحیح نموده هر کدام
 نامی نهاده دیوان شیخ سعدی را منتقل طلال و دیوان انیس و در معشوق لایزال و دیوان خواجه حسن رحمن مال شیخ
 کمال را احیای کمال و خواجه حافظ را عیون الزلال و مولانا عبدالرحمن جامی را سراج المال و بابا فغانی را آئینه
 خیال و شای را سحر حلال و بنای را فزاعبال و صالح را در شمال و اصغری را سماب حلال و شهید را حجتة خیال و دیوان
 را نواح خیال و مرزا اشرف جهان را ازانه وصال مولانا محمد شریف سرمدی بن الهکان از نیکو طبعان است
 پسند آمده سالها ملازم در گاه اکبری شد و درجه امارت رسیده بار اوجه مانسنگه بعد به کشیکری بنگاله قیام نمود و در سن
 عشر و الف در گذشته امیر روزبهان صبری شطرنج خوب میدانسته و شونیک می نمیده و صاحب عبار علم و سستی

داد و آورده از شباب ناشیخوخت بصیبت فضلا گذرانده و راغتمام همه را ترک داده در جامع صفائان با فاده و
 عزت کلام الله شغولی در زبده تاد گذشت شوق جسته دارد مولانا شکیبی اعیان مسلم ممکن است برسم
 سیاحت در هند آده سپه سالار عبدالرحیم خانان قدرش و جسی شناخت سانی نام در مدح خان مذکور گفته ده هزار
 روپیه عهده یافته آقا شاکلی تمیج پاره از متداولات کرده بکدت ذری و صافی طبیعت برآمد و شورا حزب رسانید
 شفای شرف الدین حسن نام ولد حکیم مولانا است که طبعی حاذق بوده نسبت به دراز طبابت کبشی و ان
 اندخته شود در غایت عذوبت می گفت میر باقر داماد می گفت که شاعری فضیلت شفق پوشیده است و تنها بگذشت
 شاه عباس ماضی و ارکانش موز گزرا نیده و در رمضان سن سبع و ثمانین و الف در گذشت کاشف آقا اسماعیل نام
 اسلامش معاه درگاه سلطین صغوی بود و ندوی باستانه شاه عباس ماضی ملازم بود در حوگوئی سلیقه خوب داشت مولانا
 بابا شاه کاتب کتابت خلق در غایت عذوبت تکریمی نمود و هزار بیت را سده توان که صدر و پیه باشد اجرت میگرفت
 و احیانا شری می گفت با با طالب قرسی سال در کشمیر وطن داشت ششم عانیت از احکام آن و بار ششم حالش ک
 میر سید تانظر تربیت حضرت اکبر رسیده در عهد جهانگیر هم سوز ماند و در ثمانین و الف در گذشت ابو القاسم ک
 امری از علوم عزیز بخشش تمام داشته با تمام تاسع شاه طهماسب صغوی ویرا مقید ساخت چشم جهان بینش از
 نور عاری ساخته این رباعی گفته منته شاناز لباس نوز عورم کردی و دزد در گه خود بچورد و درم کردی عسی سال که
 مراغ تو بودم شب و روز این جانزه ام بود که کورم کردی و بعد از آنکه در حبس مایوس گردید قتل در نظر انت عرض
 کرد و خلاصی یافت منته قتل قدم است بار سبیش و بر سر سوی او هزار سبیش و آستین را اگر بر افشانم و میرود تا بقدر
 سبیش و اینش و صفیای که از ریل آگاه بود و مولانا و قافا و مولانا غیاثا و مولانا و خلی و و اهل ولد مولانا
 صغیری و حرمی خواهر زاده یکی هر همه از شرای صانی روانند ابو علی شاعری صاحب طبیعت بوده در حق و اکدش
 حکیم خباز گفته منته گفتم از روی نصیحت بکیم خباز چه بد کن تا که مریض از برت آزاد رود و نه که هر عاجز بیمار با سید شفاء
 شادمان آید و تا شاد ز درگاه رود و گفت بابا تو ندان که گناه از من نیست و صید را چون اجل آید سوی صیاد رود
 و قاتی کور شاعری با فطنت و شور است میرا مالی نامش میر شریف در عهد اکبر باد شاه پند آمده در سسی سال
 گذرانیده در گذشت مولانا غزالی از پاکیزه گوینت مولانا علی صورت خان اول حال همت بصفت چرخگری
 می گماشت پس از ان سبب مصیبتی اهل درک خلق صفت کرده و بجز خواندن گرانیده شاعر برآمد در فوت پیش
 رضای نام گفته منته سپه داد ابرهم ز قضا هم قضا نام او نهاد و رضاه عاقبت هم تقاضا را برد و چه کنم داده ام رضا بقضاه

میر نظیر زمانی مرد مهمواری بوزون طبع موصوف در حق شمس وده گفته منہ شمس وده انکه کردیستی پیش
 دارد فلک از شراب مستی مستش ویکر و پیکر بدست پیش افتد چون بکسی نزد او از دستش به میر علی بخار
 از مردم هموار آندبار است او نیز از روی طبیعت این رباعی جهت شمس وده گفته منہ شمس وده را دیدی چو شیطان در راه
 برگشت ز راه تا نگر در گمراه شمس از پی او دو ان و شیطان میگفت و لاقول و لاقوة الا بالله کلامی و سلامی
 دو برادر بود که همیشه در کنار بیان خود را بدو و طبع تیره و دیده فصاحت را بقبار قاضی تیره می داشتند خو اجمیر شریف
 بهجری در حق شان گفته دو چیز است بدتر از حرامی سلام کلامی کلام سلامی مولانا بذلی با دوزخ همی
 خاطر کمال بنی بعلقی داشت گاهی شرم می گفت کمال الدین زیاد از صاحب کمالان زمان بوده شورش جمله در دست دنیا
 و نکو شمس جهانست شمس الدین محمدرالدین در عصر خود شمس فلک اقران و مزار آسمان ممکنان بوده بنام شاه
 ابواسحق ایچو فرسنگی نوشته شری که در مدح شاه مذکور گفته قاضی آن لغات غیر شمس هورا آورده حمزه اصعنهانی شهریار
 سخنان گفته و ان از قول رجاست اگر چه نهایت علم و فضل داشته اما بنا بر آنکه تاریخی در فایده لطافت بلاغت
 نوشته اهل خبر در سنگ تاریخ و سیرش بیشتر از دیگران لقاضی دارد گفته دنیا چهار چیز خوش گذرد
 ایمنی در تو غریب و محنت مزاج و در اندستی در چهار چیز ناخوش گذرد ترس و فقر و در بگوری و صبور می خواجه
 امین الدین حسن از بزرگان آن شهر و مکان بوده حافظ و در وصفش گفته منہ برندی شهره شد ما قاضی از چنین
 درج لیکن چه علم دارم که در عالم امین الدین حسن دارم مرزایا را حمزه مشهور به سیم شان ابتدا بصاحب امیر کیم کلانی
 که وکیل السلطنت بود روزگار میگذاشتند امیر کیم شاه اسماعیل صفوی در او وکیل ساخته سیم ثانی لقب گردانید و
 بر جمیع وزرا و امر اتقون بخشید در حبیب السیر است که قرب صد گو سفند غیر دیگر جانور هر روز صرف شیطان او
 می شده در سفرها و راه انهر با آنکه تمامی اسباب تحمل را از آب سیم چون نگذرا نیده بود هر روز سیزده و یک لغزه
 در سطح او بار می شد و در از چینی و در عفران و فلفل و غیران در آن سفر هر روزه بکار میرفت چون کوب با شش بود عالی
 رفتی نمود کبشتر چشم سوز در گشته بن حضرت شاه شگفتل فتح ما در راه انهر گردید پس از عبور آب آموی ابتدا ایجاب قرشی
 نهفت فرموده بعد از دو سه روز بهر اقبال در ان بلده استیلا یافته ششم نیز با متابعتش قرب بانصد کس نقل رسانیده
 عازم نجارا گشت و در غمزدان سلاطین او زکیه حبش و صاحبش اراده جنگ نمود و چون سپاه توران در میان
 کوچه سبند عصار بود و میدان جولان قزلباش نبوده اوزبک زور آورد و در لبکه امرای کوچکی نسبت بوزیر سود
 مزاجی داشتند و میار بنام اهل در زید بن کیم پای ثبات افشرد که قنار گردید و در سوم رمضان نهصد و هشتاد و بیست و نه نفر بوده

عبیدالله خان بقتل رسید میرزا کمال الدین شاه حسین چون نهم ثان از عالم فانی درگذشت خلعت وزارت
بفایشش آراسته روز بروز مواد جاهش برافزود جسمی از حساد برین شاه رسانیدند که وی مبلغ پنجاه هزار تومان از
عین المال برداشته در ضروریات خود صرف نمود و ما مستعدی شویم که هر چه را خاطر نشان سازیم مضاعف بوجه تقصیرانه
بهیم شاه سنی پیشه شنیده مسرور و مستیچ گردید که آنچه مرا چنین در زیر است در همان ساعت جهت اطمینان خاطرش
آنچه پوشیده بود بر آورده بوی فرستاد و القصد بعد از آن عرض بیوات گرفته بر همت شاه قلی توپلدار رکابخانه هفت هزار
تومان بان کشیده وی استیصال بنال زندگیش در دل کرده وقت بیعت شبی در اثنای سعادت از خدمت شاه مخفی به پیش
رسانیده فریاد برآورد که حکم شاه چنین است که در پاره پاره سازید در کنیفس آن حامی فضائل انسانی را از در امان
و ابریدند باد شاه فیض بخش قاتلان و ساعیان را با بسا رسانیده تا بوش بگریه مطلق فرستاده دو پسر عالی گوهر باقیاند
یکی میرزا اسماعیل که همیشه در اصعبان بوده بعید و شکار زیاده بر دیگر استذات اشتغال داشته و دیگری میرزا
ظهور الدین ابراهیم که همواره نقش بمنشینی اهل فضل و اصحاب طبع بر لوح خاطر می نگاشت و اکثر اوقاتش بتنگوستی و
پریشانی میگذشت و اما اظهار نمی نمود و خط نسخ و تخطی را پاکیزه می نوشت و احیانا شویطیت می گفته مرزا سلیمان
از کفایت صفایان بود بود و عقل و فراست القاصد است در فن انشاء سیاق علم بر تزیلی می افراخت ابتدا بصارت
کل کار خانجات شاطها سب صغوی مترا گردید چون شاه اسماعیل ثان بانی جهان بان گردید منصب حلیل القدر وزارت سر فرار
گشته پس از آنکه شاه سلطان محمد شاه شد من حیث الاستقلال بسراجم ملک و مال پرداخت در فتنه رفته هم
یورش خراسان پیش نهاد همت ساخت چه در آن زمان علیقلینان مردم را به بیعت شاه توینق اساس شاه عباس
ترغیب می نمود و چون اطراف برات مغرب خیاام عساکر شاهی گردیده میرزا سلیمان در چاره تخرج و مخلص قله منطقه
جد و جید بر میان بسته نزدیک بود که قله را مفتوح گرداند که بعضی از امرای که بفتح قله راضی نبودند بقتلش رسانیدند
قریب ایام قتل خود عزل گفته موقوفش این سه خور و دیان جو سرکشتن سلطان و ایدیه بهتر است که اندیشه او زد کند
بجدت طبع و لطف بیان القاصد است منقول باش در رعایت عذوبت و هموار است او را و خلف از جند بود یکی
مرزا عبیدالله که جمال و برتس بکمال لطافت آراستگی داشت گاهی بهوزون طبع اشعار رنگین میگفته دیگر سینه
نظام الملک که در تحصیل کمالات و سباب بزرگی از اقران و مثال ستش بوده در جاهای سیف الدین نام
از عشیره کمال اسماعیل است مردی ظریف و لطیف در حساب و هندسه ما هر از سز لیاقتش ایرنامه در شهید لبال
اشی و ستین دستاورد است روز و او باش بقتل رسید خواجه فضل الدین محیتر که ابتدا در کاشان بخدمت

مولانا ابو الحسن کسب علوم کرده بعد از آن در مشهد غزویه بر اسم شیخ عفا قدومین و تنقیح مسائل یقینیه مشغولی فرمود پس از توجرتش شام و حجاز اخذ فرمود کرده بوطن آمد شاه طها ب صفوی قضای عسکر حواله اش نمود پس از آن تولیت مزار فیض آثار امام علی بن موسی الرضا قریب دو سال نوده در زمان دولت شاه سلطان محمد کت دیگر منصب نصارت سرکار مع تدریس یافت و تازمان استیلای لشکر تو را ن بر ایران در آن دیار گذرانید پس اوقات آخر در عبادت و دعوت عرفان نوده شویم نیکو میگفته خلیفه اسد الشرا ز سادات صاحب سعادت است مدتی بتولیت مشهد مقدس سعادت اندوز بود و کسب تسبیح و سینه و سوره در گذشت خلیفه سلطان نیره خلیفه اسد الشرا وزیر شاه عباس ماضی بوده و از مصاحبت شاه ممتاز گردیده به پادشاه صنی از منصب وزارت سوز دل گردید و باقی بیشتر سگفت امیر شجاع الدین بن خلیفه اسد الشرا و الدین خلیفه سید علی در سلک اکابر و اهل آذین انتظام داشته شاه طها ب ویرا بنیاد سلطان مخاطب ساخته صاحب طبع و علم گردانید امیر تقی الدین محمد الشهباز پسر شاه در بهر حال یکسب فضل و کمال توجیه فرموده پس در کن و ار در گردید و نزد ابراهیم قطب شاه بوکالت رسید و مدتی بان گذرانیده چون محمد قلی قطب شاه بان ممالک ای شمه سعادت معاندی مغز دلش گردانید پس جنس بیت الله گرفت و در آن سفر در گذشت نظر بر حسب علاوه و نوز فضل می گفت امیر شمس الدین در بیجا بود و در گذشته ب خطاب صدر جهان مخاطب گردیده بواسطه موزون طبع گاهی در صدور انتظام نظم در آورده ماضی تکلف می کرده خطائی تخلص شاه اسماعیل بن سلطان حیدر بن سلطان جنید بن شیخ ابراهیم بن حوا ب علی بن شیخ صدر الدین موسی بن شیخ صغی الدین علی احمد که در اربیل مذکور شود هر چند در سابق سطور بیان مجله اول تحت ذکر سلاطین عالم این طبقه مذکور شده مگر جهت مزید فایده بتقریب ذکر اربیل کمال تبرک بذکر آن خاندان برگزیده آل میانید شاه سز الیه در سن اثنی و عین و ثمانه متولد شد و در جنس و نسب از خز و جگر و ممالک شروان و آذربایجان و عراق و خراسان و فارس و غیره سخن ساخت و در روز شنبه نوزدهم ربیع سده ثلث و ستمین که در گذشت طاب مضبوط تاریخ است با دوشاه قابل بوده در فارسی و ترکی شمری گفت بعد از و پیش شاه طها ب جلوس نموده با حسن و بهی ملک را در رعایا و بر ایا را در عهد او آسودگی تمام حاصل آمد در شب شنبه پانزدهم شهر صفر سده اربع و ثمانین و ستمانه در گذشت پانزدهم شهر صفر تاریخیت گاهی توجیه شمری شد بعد از و پیش اسماعیل شان جلوس نمود شهنشاه روی زمین تاریخیت در سال دیگر وفات کرد شهنشاه زیر زمین تاریخ شد او پادشاه قابل دست بود عادل تخلص میگردد بعد از و برادرش سلطان محمد بن شاه طها ب جلوس نمود و چون در با صره اش فتوری راه یافته بود کار سلطنت جز بتمش نمی شد تا در سن جنس و ستمانه پیش شاه عباس ماضی از خراسان

نزد بکرده بقرین رفت تا چار سلطان محمد از صحنان بفرودین در خدمت فرزند آمد و تاج از سر خود برگرفته بر سر او
 نهاد شاه عباس هشتم ذی حجه سنه مذکور شبی غنیم کرد و او از اعظم سلاطین روزگار بوده در ایام خود کارهای بانام
 کرد و در شان و لشکر و ارفع در گذشت گاهی متوجه نظم می شد بعد از وفاتش سام میرزا بن صلی میرزا بن شاه
 عباس جلوس نمود و بنام پدر خود شاه صلی لقب گشت ظل حق تا بخت بدیع الزمان میرزا ابدلی تخلص ابن شاه اسماعیل
 صفوی در عهد شاه طهماسب حکومت سیستان داشت شاه اسماعیل ثانی کسب خردتاد تا آنجا مقبولش کرد و میرزا
 و او در شاهزادای صفویست کلاش بلطانت موسی زین العابدین میرزا از شاهزادای صفوی سلیقه
 شو جوان داشته عرفان میرزا عبد الله نام از شاهزادای صفوی و سلطان مصطفی و میرزا علاء الدین محمد
 فاضل تخلص و مرزا ابوالقاسم قاسم تخلص که چون شاه صفی او را کمول کرده این رباعی گفت منم آن زنده ز یادین
 روی پدرم و در شبکد اینک زمان کاشترم که قطع نظر از مردم چشمم کردند تا منت مردمان نباشد بکرم
 بر یک دو حقه آن حدیقه شمر ثمرات فضل و شاعری بود میرزا ابراهیم پسر مرزا شاه حسین وزیر شاه اسماعیل بوده
 بفقیران قابلیت القضا داشت و علم لغت لوزی مهارت می داشت زبنگ میرزا بوی منسوبت اعظم علی قلی خان
 نام اعظم امرای شاه عباس است صاحب دیوان بود اسیر مرزا اجلال نام از سادات مستبر شهرستان بن اعمال
 صفایان است شاه عباس باطنی مهارت خویش او را اختصاص بخشیده بود و از اجله شورای وقت آخرین است مرزا باقر
 وزیر قوچی از منتسبان صفوی است شاعری خوشگو بود و او جوی از شورای بلاغت آئین است چندی در خدمت حسن خان
 که در عهد شاه عباس ماضی حاکم سمرات بود بکسر برده شمس الدین هاشمی تخلص بولایت دکن آمده در خدمت عا د شاه
 اعتباری یافت و بعد در جهان مخاطب گشت منصف عیاناً نام از وطن بهند افناد و پسندی بخدمت امرای عهد سرب
 آخر بخدمت رستم مرزای صفوی که در مجلد ثالث مذکور شد و ملازم گردید بسببی خود را بزم هر سوم گردانید احمد بیگ
 در سلک ملازمان شاهجهانی مسلک بوده شونیک می گفت ابراهیم از شورا است در سلک ملازمان شاهجهان مسلک
 و با بعضی امرای گذرانده محمد علی بیگ از تخلص در عهد عالمگیر بهند آمده سوزقان خطاب یافت و در بیگاه
 فوت شد محمد ابراهیم نایب تخلص برادر عیسی در عهد شاهجهان بهند آمده کامیاب گردید باقی از زمان بن اعمال
 صفایان است در عهد جهانگیر بهند آمده در بنارس اقامت نمود پس پیش شاهجهان آمده نواز شمس یافت
 آخر عمر بزمین رفته بایران بازگشت شاعری لطیف طبع بوده در بوسه می ساز مهارت می نواخت فیضاً که بهندیم
 و قدرتی که بهم بهند وارد شده دلوحی که در احضرات آمده بوده و حاجی محمد علی که ایضا بهند آمده مراجعت کرد

دست علی کوچک درویش که اصلا سواد نداشت و بسلیقه بطبی شوخ و بی گفت بشنا به که با حکیم شفانی هم طرح می شد
 و پسند آمده مراجعت میکرد و علی صفائی حاجی محمد نام که پسند آمده و با اعتقاد خود دشمنی مولانا روم را جواب گفته
 و آقا رضی و زمانا زارش تریقی تخلص که در وطن خود زارش میگردید پسند آمده مراجعت نمود و سکونی اسماعیل
 نام که اصلش صفایان و در هند نشو و نما یافته از اقربای مصنف کتاب صبح صادق است و در خوشنویسی هم دستگاه
 داشته و مشوگوشی که در مرتبه پسند آمده که کت اول با ظفر خان بسبر برده مراجعت نمود و کت دوم عاشق را چوت
 پسری گردیده ظاهر بقتل رسید و شعیب الله و صلائی از اعیان سادات و صادق مشهور کجا و صحبت
 حاجی صادق نام که دوم مرتبه برای تجارت پسند آمده و طبعی از نواحی صفایان که نامش عبد بود و باین مناسبت
 اول عبدی تخلص میکرد و عثمینی که از وطن پسند آمده بعد چند سی بعزم شهید راهی شده دست قطع طریق
 شهید شد و ملا علی رضا که در فلوگون تهارت تمام داشت و آقا علی و عارف مرزا ابراهیم نام که پسند
 هم آمده و غازی قلندر و فائق اینها نام و عرفانی ترکش دوز و نصیرا و مرزا انور الله از نواحی صفایان
 و نصیب حاجی طالب نام که بولایت هند هم آمده و صاحب از اقارب مرزا سلیمان مذکور و ملا باقر از بعضی نواحی
 ما بر بلوچ و سما و آقا تقی و بکر بدین نام و تقی بیگ و حفظی حاجی محمد نام که پسند هم آمده و حسین صراف
 و میرزا حسین و خصمی که پسند آمده قلندران گذرانده مراجعت نمود و راهب که ایضا پسند آمده مراجعت کرد و شیدا
 از تبار ره عباس آباد که در فن زرگری و میناگری بد علیا داشت و پسند آمده مراجعت کرد و یک از صاحب طبیان نامی
 آن خط گرامی اند مشرب حکیم عبد الزاق نام از اعیان سادات صفایان است و جمیع علوم مخصوص علم عجز
 و اعداد و شانی عظیم داشته و در طبابت بقره از زبان زبیده در عهد عالمگیر پسند آمده در مقام بریلی توطن گرفت و با سادات
 آسینا خویشی کرد و چندی در کهنه گذرانده و زمانی بخدمت نواز شهبان رومی صوبه کشمیر و جزو بولایت هند
 نزد او و دخان و در میان با محمد الناطق بجا ایاخان روزگاری گذرانده در سبع و عشرين اکت و ماته در گذشت
 مرزا عمید الهادی حکیم از ولایت به تهر رسیده و محمد ادا و خان ولد میان نوز محمد الناطق بجا ایاخان والی هند
 عزیز کمالش شد بتعظیم مانند پس از رفق او پسند وستان در سرکار نواب خدایار خان مذکور با عزا از مافوق باز
 سابق منوخر گردیده چون وی در اواخر سال هزار و صد و شصت و هفت در گذشت تا سال هزار و صد و
 هفتاد و بیست و هفت منوستان گذرانده بنا بر خواستش نواب غلام شهبان ولد نواب سطورا باز پسند و ارد گردیده
 در کمال کتیرا سلاک یافت و در عوازش دوران سرکار عدلی نیست و در طبابت علم خداقت نیکومی افزاید و کتب

قرب

قریب این سرکار بوجه اتم مختص مرزا محمد معز لبال هزار دصد و شصت و شش از ولایت وارد شده و معلوم
 عزیز و جامعیت محمد انانیت نادر روزگار بوده احمد یار خان ولد میان نوز محمد نخست خواش وی کرده اما چون در
 نانگی محمد مراد یانجان بعد فوت پدر بسند ایالت جلوس نمود و پیرا باوز از مالاکلام خوانده قضا را اورا بامولوی محمد
 جعفر شیرازی که مذکور باشد شخصی میاوند قار دست داده بعد از آنکه مولوی سطور بدست اندازیم بهری روزگار غانی گردید
 این راسم دل از اقامت این دیار و انسلاک آن در سر شده عنقریب رخصت یافته از راه بندر یعنی متوجه طرف
 دکن شد و آنظر فی الحال اخترا قبالش در کمال ترقی اجلال سوسع مرزا محمد علی جوان دعویدار اکثر کمال
 لبال هزار دصد و پنجاه و نه وارد شده و نیزه نوع استعدادش مذکور در باره محمد سر فر از خان ولد نواب
 میان غلام شاه خان والی سند گردید و بطلب آنقره با صره ایالت روانه و باعزاز در زمره ندائی منخرط
 گردیده در علوم اکثر موقوفی دارد و بشاعری هم تود را شاگرد شتاق صفایان میخواند در بی تکلف و از چند گاه
 نسب خود بخاندان آل میرساند مرزا عبدالقادر از ولایت وارد صورت بندر بود و کلامی سرکار والی سند و پیرا بجهان
 نزا جامعیت علوم مخصوص طبابت و نجوم بنا بر خواش سرکار عرض کرده لبال هزار دصد و شصت و با نذرگاه انسلاک
 یافته الحی ذات سبح الکلمات بود اکنون در دربار شان مرزا عبدالهادی مذکور است نظیر ولایتی منزله و باطراوت است
 قریب کسی پاره ده دارد از مردمش شیخ نورالدین بن عبدالصمد از نجیب الدین علی بن بخش تربیت
 یافته شیخ عزالدین محمود شیخ کمال الدین عبدالرزاق کاشی مریدی بودند حواجه امیر سبک از حفاد شیخ
 محمد کجی تبریزی و از خویشانش امیر زکریاست که سر دفتر ارباب سیاق بوده والد وی از تبریز و مشاراً الیه در نظیر
 ستود شد در علم ترسل و شیوه نویندگی در رسم کفایت شبیه داشت در زمان شاه طهماسب صفوی چند گاه بتولیت
 آستان رضویه پرداخت و وزارت در انفس منسوق وی بود بعد چند گاه موزول گشته در رعایت عزت و اعتبار جهان
 ناپائیدار ماند گاهی شوهریم پاکیزه گفتی مرزا حسابی از اعیان است از هر هنر و هر علم نصیبی داشته و بکمال نرسیده
 از ان طرفش دکان پس کوچه گفته اند در فن موسیقی داد و در مهارت بکمال داشته چند صوت و عمل و کار از او
 انتشار یافته اشعارش هم همان است آشوبی شاعر مایل بوسطی است در خط نسخ تعلیق بسیار جودت و پشت زواره
 سی پاره دیده دارد زواره برادر کسرم آبادش کرده مردمش مولانا محمد مرشدی در الهیات و بیات
 و اعداد بخشش تمام داشته مهنه دور در اردستان بفقیر علی عرامی منگارسر اناده گرمی داده شوهر پاکیزه میگفت
 میرسنهی بن الاقران از مستقدان بوده شوهریک نیک میگفت صاحب از سادات زواره در عهد عالمگیر که

بادشاہ سپند آمدہ از اہل اعتبار گردیدہ رباعی بیشتر می گفت اردستان دلائی است متضمن پنجاہ پارہ
 دہ حمد اللہ مستوفی گوید کہ ہمین بن اسفندیار در انجا آتشخانه ساخته بود کہ عالمی از اطراف بہ پرستش آسجا آمدی
 از مردش مولانا محمد از عجائب جهان بودہ در علم نجوم درمل دیات و ریاضی نہارت تلم داشتہ در وقت
 الصفا از مولانا علی قوشچی است کہ روزی من و مولانا محمد بنیخت سلطان شہید میرزا الف بیک بودیم مرزا مولانا
 گفت کہ دلی کشیدہ از امان الضمیر اعلام وہ گفت نیتی از جانب حرم در خاطر دارید دیگر پرسید گفت یک خاتون را
 شخوہ بہر شاہی بکشید دیگر را کہ دختر بادشاہ ترکستان است حضرت میرزا اطلاق دادند
 کہ بغایت عقیقہ بود استخوان بود از چند روزیک خاتون را بکشید و دختر خان چندان شہادت کرد کہ
 بضرورت او را اطلاق دادیمین بوقت میرزا ایلمیان بجانب خطا فرستادہ بود و بنا بر دیر شان میرزا
 از مولانا پرسید گفت حضرت آنست کہ بادشاہ مکران فرستادگان خطا دار و ایلمیان در فلان وقت می آیند و خان
 خطا چندین شکار فرستادہ چندین زندہ اند و چندین مردہ آنگی زندگان چنین دلوں مردگان چنان و پنجاہ گفتم بود وقوع
 یافت ہم در کتاب مذکور از عبد الباریست کہ وقتی از سمرقند بہت ترس طاعون با خویشان و متابعان
 با اتفاق دیگر مردم ہجرت اختیار کرد در راہ مرا مولانا ملاقات دست داد گفت از حزن و با گرہ نیست
 مینانی تو بیچ مرز رسد اما مردم تو اجبت ہیزدہ نفعی جلت ہلاک خواہند شد قاسمی بعضی از زمین شو
 ریگین می گفت مولانا اعتباری بلطف طبع موصوفی بودہ کاشان طالش نو حاضرشش لانا شہد است
 آراستہ از شہر نای جدید زبیدہ خاتون منکوہ نارون رشید از ابطال سنبل بنا ہنارہ بود مردش بہر مہتہ
 روز حزن سیر و محبت سیدارہ در ہر سال دو سیر شخص دارہ یکی سیر بیچ و دیگر سیر کلغین در فین چشمہ است
 عظیم کہ از یک سنگ برمی آید اگر زراعت و باغات کاشان برین آبد از حشرات معرب نالہ دران شہر
 بسیار عزیز اینکہ بوزب حضرت زباند مردم نیک از و بسیار برخواستہ شیخ عزالدین محمود صاحب ترجمہ
 عوارن و شرح و تصیوہ نامیہ فارسیہ سی حقائق بلند دران سر و کتاب درج کردہ و تصیوہ را شرحی مختصر نوشتہ
 و کشف مفصلات و حل مشکلات آن بمقتضای علم و عرفان و ذوق و وجدان خود کردہ بی آنکہ رجوع بشرح دیگر
 نام نہ منہ دل گفت مرا علم لدنی ہوس است و تعلیم کن کرت بدان دست رس است و گفتیم کہ الف گفت و اگر گفتیم بیچ
 در خانہ اگر کسی بہت عورتیں است شیخ کمال الدین عبد الرزاق جامع بودہ میان علم ظاہری
 و باطنی ویراصفاتش بسیار است چون تفسیر تاویلات و کتاب و اصطلاحات صوفیہ مثل شیخ مضمون الحکم و

شرح منازل السائرین و غیر آن با شیخ رکن الدین علاء الدوز محاصر بوده میان ایشان در قول بوحسبت مخافت
و مباحثات مانع و در آن معنی بیکدیگر مکتوبات نوشته اند چنانچه بعضی از آن در نغمات مذکور است تا صبح الملوک
عزیز الحفرت ابو طاهر اسماعیل در زمان سلطان ملک شاه ولایت کاشان با تمام سپه و رجال درشت چهار
ساله خراج بر عیال بخشید و اصحاب بیوتات قدیم را بصلوات و تقدمات گرانمایه بنواخت و قروض را از او ام
داران او کرده در کاشان و ابهر و زنجان و گنجه و غیره ابواب الیرسیار بنا کرده در زمان سلطان برکیارق
ایاز بطح اموال کاشان ویرا بجوار حضرت رحمان فرستاد همین الدین ابو نصر استبدانش دستور سلطان
محمود بن سلطان محمد سلجوقی بوده چون سلطان سجوا از عراق بانا آمد حکومت بلده ری بوی داد و بعد عزل سلطان
محمد بن سلیمان تکفل امر خطیر وزارت بوی رسید خرفند آیین حسن صباح بزخم کاروش هلاک کرد و محمد بن الدین
طاهر بن حسین الدین در ایام سلطنت اب اسلان بن طغرل بن محمد بن ملک شاه بمسند وزارت تکیه زده در
عنفوان جوانی با صابت عین الکمال جهان فانی را وداع نمود شرف الدین نو مشردان الخالدی چنانچه مذکور
وزیر اول مستر شد عباسی بوده بعد فوتش بخدمت سلطان محمد سلجوقی رفته هفت سال وزارت کرد و در صدر
دیوان آنه برای هر کسی بی تقاشی بر خاستگی یکی از نظر فادرین باب گفته معتمد را ایرت بی نرم و معاندی و بی را
با دانشنا سده حاسده برای هر کسی بر پائی خیزده نو کونی هست نو مشردان خالد صدر الامام الاجل الفاضل
افضل الدین محمد محمد عونی آورده که چون سلطان یحیی الدوله محمود غازی بر ولایت ایران دست یافته خواجه
افضل را بقرت مخصوص ساخته همراه برد و چون رسیدی بنا بر سخن حاسدان در مجلس افتاد نصیحه در روح سلطان
بتوقع اخلاص ایاز گذرانده از او شد پس ایاز رخصت وطن یافته عمر صرف او فار مثنوبات اخروی کرده در
گذشت تجربه مدار الکمال انجام نامه و جاودان نامد و عرض نامه اش نامه و غیره از وزارت اوست از اقسام شعری با شی
بیشتر میل داشته السید الاجل شمس الدین محمد بن علی از دوستان سعادت است ویرا اقسام شریبات است
که حاکی سحر احلال است راس الائمة ناصر الدین در ذی اصحاب طریقت زندگی مینموده با و نور علم و کثرت استعداد
جهواره دل شکسته میزبیه از ازاد عصر حسنات و به است اشباح کمال دارد افضی القصات مولانا عماد الدین
در بنگارستان است که وزیر غیاث الدین محمد دستور سعید شهید خواجه رشید بوده بنا بر علاوه علم و کمال گاهی بشاعری
مائل شده سید الکلام سید اشرف جامع فضائل صوری و مثنوی بوده مشرف و نظم غایت پر فصاحت و است
افضل الشوای رضی الدین الخشاب شاعری رفت نصاب بوده اشعارش جمله مطبوعه و مقبول سید جمال الدین

معاصر القای خان بوده متبع اشعار سعدی بکجا کرده مولانا کمال الدین از صاحب کمالات است نثر و نظم که
 بسند میرسانید مولانا کمال الدین حسن از جلوه امان شاه ولایت آلوده و بجز نعت و منقبت شعری نگفته وقتی
 بعقبه بوسی شاه ادلیام رسیده منقبتی گذرانیده هم آنشب در رویا دید که آنحضرت پیش وی آمده بر زبان الهام بیان
 گذرانید که ای کاشی سود بن افلح صره زرنذر ما کرده آنرا بسند منقبت بتو دادیم گویند هنوز صبح نرسیده بود که
 سود در بزود آن صره تسلیم نمود مولانا شمس الدین صاحب تاریخ غازانست در روح خواجه بهاء الدین ولد
 دیوان قصائد گفته فاخته زین الدین نام کتاب لفظ الا ولاد از مشقات ادست در سلک شوال نظام داشته
 مولانا غیاث الدین جمشید و مولانا محین الدین در علم بیت و نجوم و ریاضی بی نظیر بودند چون مرزا انجلیک
 کورکان بهت بر بستن رسد تجمیحات مولانا جمشید را با احترام طلبیده صاحب گرفت بآنکه مولانا از رسوم ادب عاری
 بوده بنا بر آنکه معامله نیکو بی وجودش اختتام نمی پذیرفته در تجرع سخنان تلخش صابر بود و همیشه میگفت که کی ازین
 کار مغز و غش شوم تا از اطوار گرفتار نامنجان مولانا خاص شوم و بعضی باعث نوزت مولانا میرزا انجلیک میداند مولانا
 محتمم از شوای مزون اشعار شمش بقبوض قصائد در غایت جودت و هموار است و تاریخ عالم آرا آورده که
 مولانا محتمم قصیده عزادریع شاه طهاسب و قصیده دیگر در مدح پرنیام صبیبه شاه گفته از کاشان با صغفیان ستاد
 که بوسید پرنیام از نظم شاه گذشت فرمودن راضی نیم که شوا زبان بروج سن آلا پیدا ولی آنکه مدح آنکه گویند و اول از
 روح مقدسه بعد از آن از من توقع جویند مولانا سبقت بند شهرور گفته فرستاد و جائزه لاین یافت امیر
 محمد تقی مروریان جوانی پر با استعداد و در افزان بی مثل بود خط نسخ تعلیق و در غایت عذوبتی نوشت و خوب چهره
 می گفت عمر با در کن اقامت داشته مولانا ضیاء الدین فاضلی بچودت نزد حکام و عامه موفرت بود پیوسته
 بهوازم در سن و کبک پرداخته گاهی قطره در با می گفت رکن الدین مسعود در شوره طبابت از مودغان است و کشف
 دولت شاه عباس سوز بود میر حسدیر رفیعی بتانت طبع و لطافت کلام فائق و در فن تاریخ و سما با اشعار خوش میگفت
 با میرزا جعفر قزوینی که در آن ایام وزیر انجا بود در تباط داشت و چون وی بهند آمده در درگاه اکبر بادشاه برتبه
 اصغفان رسید وی بدینش شنانت در و هدا اول سسی هزار روپیه رعایت یافت و در سلک بندگن اکبری تنظیم گشته
 بهت تغیر غیر منقول فیضی سوره اخلاص تاریخ بر آورده ده هزار روپیه صلای یافت بعد از آن کج رفته کاشان مراجعت نمود
 از شاه عباس ماضی رعایتها یافت تا در گذشت عمرش قریب صد سال الفاطستادی الاعداد استخراج کرده میر
 حیدر شهرانند **ع** حسن بهرمان رسول رهنما عالم فانی خواب راحت محبوب ناز شاه چهار طهاسب جهان پناه

شاه عباس شاه کجف بست مشر. عان عاصی سقری شیطان میر غلامی آزاد با کلامی این الفاظ یافته چمن صبا. روضه بخت
 معجب هم نشین صبا. ساسا. مهنی سبز. مژه ملک. محبوب دل اوین. سران پروانه. کاس کلال. زمینک کاش
 بزید بجیا. شرک لعنتی. آفاق انا لیم. قلعه بیج. والدام. اهل موس. توقف لغوی. تظلم مل تادی. دریا جواهر
 صلح نزاع. سنگ لعل. نیشکر شیرینی. آتش شزار. مالون مالوس. عشرت خوشنودی. امیر محمد ششم
 سحر قلص ولد میر حیدر زینبی است در تاریخ و معارف پرنایق و در اشعار بر پدیر راجع افشرف خلف میر سحر کاشی نکر
 میر حسینی خواهر زاده میر حیدر زینبی بمضمون الولد الکمال یشب الخال عمل نموده شرمواره می گفته حکیم کناسج
 قلص سیاهی و سیاهی نیز قلص میگردشاعر کامل طیب صادق بوده سالها بخدمت شاه عباس ماضی بسر برده کم تو چوی
 آفریند آمد و در ملازمت اکبر بادشاه سخر طرک و دید چندی باز آباد پس بکو لکنه شد میر محمد مومن استر آبادی بدین
 آمد حکیم حاجی گلاب می اشرف از غلطایخته ازان انفعال بر بیجا پوره آمد و باز بجایگیر بادشاه پیوست و باهاستجان ملازم
 گردید چون شاه جهان در آگره جلوس کرد بعد چندی بشهد از آنجا کج رفته باز بشهد مراجعت نمود اشعارش ترتیب
 صدر از بیت است میر رفیع الدین مرد آسته نیکو اطوار بود بنا بر امتحان شوری میگفت مولانا طیفور در بیت
 نهم دوست مشرب بن انجمو مشهور بود خود را از ناظران سلطان مصطفی میرزای صفوی می انگاشت و بعد نموده
 آتشزاده اشعار آبدار می نگاشت داعی برادر ملک است محلی بزبور استداد بوده مشاراً الیه می زیست و شورا
 نیک می گفت مولانا نه می بچودت بیان و عذوبت کلام موصوف و شاعری سرودنت مولانا حاکم از نیکو طبهان
 غزل با بستگی میگفته و یک هفته بل زیاده ازان میگذرانند بسکه سبزه چهره بود نظر فاش مهند گفتندی و ارازمین بشورش
 آمدی شجاع بر همکنان در شاعری تقوی داشته بنا بر سجوی که حاکم کاشان را کرده بود بجانب اصفهان فرار کرد
 و در آنجا خفیه میگذرانده تارخت بوادی خاموشان کشید مولانا حیدر زینبی مرناور دکن اقامت نموده در مقام
 قمار خصوصاً بازی نرد و بغایت موع مکر را میورن خود را در داندختین باخته و هرگز سفل نشد شونیکو می گفت
 رضای تمام عبارت را بخرج سخن اند چنانچه قاری روز مرش می گفته اند بدست لشکر توران معقول شده
 ز کرمهای دوشین نواشب یاد میکردم پسند آسان جاسیم و زیاد میکردم و اوسم در شطرنج بازی مهارت تمام
 داشت گاهی شوم میگفت شریف قدرت بر شوگفتن بسیار داشته اما مزوج برطب و یابس بودی مقصود و در یک
 برزه کرد ان دبی باکان سخر طر بوده و شوری گفت میر محمد قاسم کسری به اهل شیرازی میشود بکلم ارث شوری گفته
 حیالی بزبان کاشان شوبیار گفت و در شومر و ج هم دستگای داکشته صالغی از ستارغان زمانت اما از

دنیا بهره برنده است شونیکو میگفته در عهد اکبر بادشاه بسند آمده در لاهور گذشت با قر خورده کاشی بدکن آمده
 در خدمت عادل شاه قربت یافت بعد چندی بزیارت بیت انتر رفت و در ثمان و طشین و الف و در شهر
 برانپور مراجعت کرده در گذشت میر عزیزی از سادات کاشان است اولادش در رتبه مذکور شود
 میر سخی در ملک ملازمان شاه جهان بادشاه مسلک بوده داروغگی کتابخانه داشت سرمد محمد سعید نام پسرش
 بود بود این مسلمان شده بدرجه عرفان رسید در عهد شاه جهان بسند آمده در ضمن سفر بکنده تته بود چون بجهان آباد
 شد در اشکوه را بوی عقیده کلی رو آورد آخر علما بکون آنصورت وقت فتوی دادند در سبعین و الف بقتل رسیده
 بود و مقتول سرد مقتول بنام کاشی محمد حسین نام که در گجرات وارد شده در گذشت باقی او
 تشبیهی میر علی اکبر نام بسند وارد شده در ویشا میگذرانند و عین جلال نام که بسند وارد شده گذرانیده
 و حافظ نقی کاشی که در من سوسیتی خان زن بهارت می نواخته بسند کاشی استهار داشته وثابت و حلی ملاستیا
 نام که بسند آمده ملازم داراشکوه گردیده و خلیل که کاشی با فرورد و رمزی محمد نادی نام و سروری محمد قاسم
 نام که بسند آمده سیر برد و شرح عربی بر گلستان شیخ سعدی نوشته در مزنگ سسی مجمع الفرس از مولفات دست و در
 بسیار غلظهای نوشته چنانچه صاحب رشیدی متوفی آن شده و شعوری و صاحب که در نظم عربی سلیقه عالی داشت
 و در شعر فارسی درجه وسطی و علوی محمد طاهر نام که در کشمیر وارد شده وفات یافت و میرزا کاظم که ملازم عالمگیر
 بادشاه بوده و غمی که پسر فرزندش و ملا فاضل و قانع آقا سب نام که با صهنان رفته مدتی گذرانیده و قاضی
 میر سید علی نام که با صهنان رفته در غایت اعتبار گذرانیده و کامل حوا بسند آمده می که تذکره الشراجم کرده و گری
 که از تراک است و حقه سا جواب گفته و کلیاتش پنجاه هزار بیت است و منظر نظیر حسین نام که در ولایت وضع بوده
 و نقاش که صنعتش از کفن ظاہر است و نجیب نورا نام که کسب بزاز می کردی هر یک نام او نام آن خط مسکن
 این است جز با وقان از انبیه های بنت بهمن بن اسفندیار است که حمد الله ستون گفته که چون جای آن شهر
 را با تمام رسانیده موسوم بسره گردانیده چه نام های عمره بوده و کرت آخ که آبادان گشت بکلبا دگان استهار
 یافت عرب سوب ساخته بر بادقان خوانند از مردوش نجیب الدین به نجابت ذات شاعری سودنت صاحب
 گردیده آورده که وی طبع امرای قلو و ساق بوده و در ایام سلاطین سلاجقه در گذشت میر محمد یوسفی یوسف
 تخلص یوسف مصر استعدا و خوش اندیشه بود شعر فصاحت می گفت از شرای شاه عباس ماضی است نقلت که
 چون بادشاه شان تکو را بزرگشیده یوسفی بد نظر افتاده تصیده گذرانید بادشاه در طویله بود فرمود ما در خزینه

بودیم که شان قصیده خواند بزرگشیده شده اکنون که در طویلیم هستیم مگر ترا بسکین وزن کرده آید و سید اسماعیل
غیر از رباعی دیگر قسم شو نگفته افسری از نواحی جربادقان شاعر نیکو بیان است شکونی و طائف محمد علی نام
و میرعمین علی که مردی درویش بود و اکثر رباعی میگفت و علیخان و فضل شاگرد شفائی و کجی بر یک شاگردار
جربادقانند مگر در محقر جای است از مردش مولانا علی نقی از مستندان با و مؤلف فضل و شعر در وجودت انشا کردی
الفنی برادر علی نقی در غایت درستی سخن گفتی و بنهایت آراستگی موصوفه خوانسار دره است قریب چهار
فرسنگ تمام باغ و باغچه از مردش شاه کرم الله از طبقه سادات صاحب کرامات طائفه آراد در ابان سلسله
اعتقادی موفوره است شاه کرم الله با وجود آنکه از قبیله عاری بود و مضار شریفش وسیع افتاده شورانیک
میگفت و لالی در اختراع و بدایت خیالات بطرز منوی سلم نیا رباب بن است سجع سیاره او مشهور در مدت بیست
سال آن مثنویها با تمام رسانیده و ترتیب داده در گذشت شیخ ابو الحسن در هندوستان ترتیب داده و
ملاحظه فرمودید چه نوشته بخدمت میر جنیب الله صدر شاه عباس تقرب داشت تا بمعی بادستی اندیش در ویشیش زاده
بر دیگر صفات بود شونیک می گفت طاعتی در طاعت موعظ پس موعظ بود که در موعظ داد و در مهارت بسیار
داشته و تصانیف نیک از صوت و کار بر صغیر روزگار یادگار گذاشته با باشوحنی خالی از خطلی نبوده اما از صنایع
کنجش تمام داشته مخصوصا در سنگتراشی که آنا بسیار دسان کهسار یادگار گذاشته بر شنبه بر بطسازی اختراع
کرده همیشه لواحت و شعری گفت شاه همراه گونده نیک بود و تصنیفات نیک مانده و شونیک گفته تا بمعی و لاله لانا
حسن که مذکور است قد فیه اهل کاشان بوده در زمان فرمان سلطان محمد صفوی طبقه قزلباشید ملوک الطوائف شده
بودند ولی جان بگید و لور محمد خان ترکمان کاشان با قطع داشت با جمعی از قزلباش که در کاشان بگراست بودند خواست
بیاویزد و دستملص نماید مولانا حسن کاشانیان در قزلباش گفت من دعای دارم و بخواهم که منیت بخورید مردم ساده
کاشان بان فرقیه بکنگ بدون شده در قضا و ادعای دی متوز نشده و معصوم نفر چهار صد کس از ان بز پور سیادت
محل بودند شهبانگردیدند تا بمعی در چو پد خود گفت سه بابا که همیشه بر زه کاری من کوتا جسمی که عقل بود پاشند او
بر کردن او دستم چو بر کردن سوره خون شهیدان تمام در گردن او است با با تو را بگردن افزاخته و اتم علم شهید
بر افزاخته مانند بی امید بر منبر و خطاه مد نقل دروغ بر نبی ساخته به تصنیف بهر سو سیتی و باصنت تصنیف از
نیکویش داشته خود گفته من تصنیف به بزم و دست محرم نشدی به القصد قبول اهل عالم نشدی و خوانند و شاعر
مصنف نقاش به این جمله شدی و یک آدم نشدی خضری میان اوزلال ابواب ظرافت مفتوح بودی و درویش

احمد از شوای نامدار است بابا شفیع سنگتراش مردن خانسار است آنارنگ در کهسار آنولایت بیاوگار مانده شعر
 خوب میگفته شعریا و صبوری محمد ششم نام و صبوحی حسین نام که اول در ویش و آخر مال مانید تعلق گرفته و ششام
 خوب می خواند و در شرد و کوسیتی بهارت داشت و هفت شوی در سلک نظم کشیده و طلوعی و کوشری و محشری
 و پوشقا و قاضی امین و احسنی که کبک خیاطی اشتغال داشت و چندین و حقی که بختاب آنجا شته و
 حشمتی طاعلی بیگ که متقی پر سیزگار بود و اقا حسین حسین فاضل هر یک بشاعری نامدار آن دیار بوده تقریب
 ولایتی است اطرافش کوهستان از هر طرف که در روزگرد بود از هر یکی از کوههای او مغایرت که کسی نیاید آن
 نز سیده و قتی گادی بر ویش رفته و از فرمان برون آمده لهند انامش گادخل بنادندخل بزبان شان سوراخا گویند از منش
 امیر قدسی از سادات رفیع الدرجات بود و فضیلت و حدت طبع مرحی اگر میر عبد العزیز بمکارم اخلاق و نور فضیلت
 و حدت طبع بر مکنان رحمان داشته شرنیک می گفته مولانا و صبی در سلک احدیان و نگاه اگر شاهی منتظم بوده و شعر
 بهواری می گفته تا شب محرم نام و عبد شایحمان به بند سگند را بنید و در همین جا گذشت عینی میر عبد العزیز نام
 از سادات نام با اخلاق در ویشی موصوفه اشعار بسیار گفته طهیر از شعرا می تقریب با نام است قم میان ساده
 و کاشان طولش قدم عرضش هم از شهرهای معظم عراق بوده اکنون چندان آبادی ندارد و از چهارشنبه که طول
 در عرض آنرا صد در صد گرفتند کی نت صاحب مجانب البلدان آوردند که حجاج آنرا آباد کرده است تم را خاک
 فتح بخوانند تری پس مبارک دارد چهار صد و چهل و چهار نام زاده دولی در آن دیار آسوده اند بخوبی از خالق الوار
 سستی فاطمه است که پیشرو امام بهام علی بن موسی رضا است گویند در آن ولایت عود بودند در عجایب المخلوقات
 آمده که در تم آبی است که حضرت عیسی علیه السلام بدان آب خاک را جبین کرده طاری ساخت بعد در آن خاک مرده زنده
 گردانید مردم آنجا است شیخ نظام الدین در نعمات آمده که شیخ از هدایت ایام شباب تا بنایت شب بقاء است
 و عزت گذرانیده و هرگز چون شاعران پیرامن اصحاب جاه و سلاطین نگردیده بلکه پیوسته ارباب حکم و زبان بلاز منش
 میرفتند تم و لهند پر گفته نوزن اسرار بنام سلطان بهر لشاره روی تصنیف نموده بهر امشاه روی از طبقات
 حکامی است که سلاطین سلجوقه معزز کرده بودند از آنجمله طائفه سنکوجکیه اند که حاکم آذربایجان و کماخ و کوه خوسه
 و بعضی از دیار بکرد ازین الروم بودند بجز آنه مخزان اسرار بیخ هزار و دینار از رکنی که چهار صد تومان عراق باشد
 و یک قطاره است و انواع پارچه و اقسام اتمت جهت شیخ فرستاد شیخ اگر چه بکنجه نسبت اما ظاهر توالدش
 در قم بوده چنانچه خود بان اشاره فرموده **س** چو در گرچه در بگر کنجه کتم عدلی از نهستان شهر مسم **+**

حکیم

حکیم تقی الدین از شهوران عراق و فضل و کمال شهبه آفاق بود گاه گاه مائل نظم گردیدی خواجہ مسعود و از
 صنادید آنجا است و در زمان ابوالغازی سلطان حسین سبزه بجزرات رفته در احوال آن قریب ده هزار بیت گفته پس
 از آن مناظره شمس و در تیغ و قلم منظوم گردانید و یوان غزل ترتیب داده شهبیدی در خدمت سلطان یعقوب
 مرتبه ملک الشوری داشته چون دیگر از ابجد پرستی و فری ندای همه سلطان مزار کرده بستند افتاد و در دکن کبکنت
 اسماعیل عادل شاه تربت یافت بعد چندی بجزرات شد در جنس و نشین و نعمت رخت بجا لم بانی کشید و شمس ترتیب
 صد سال بوده گلشنی خواهر زاده شهبیدیست بوفور استغناء عدم تعلق و بیباکی عدیل نداشته روزی ابوالغازی
 سلطان حسین میرزا بنابر عارضه بر محضه نشسته سیر خیا بان بهرات می نمود در راه گلشنی رسید و پرسید آخوند در چه کارید
 گفت الحمد لله که دو پای بدان دارم و سیر میکنم و چون مرده نیم که برچوم ببندند میرزا از غایت خلق یسگفتگی گزاند
 و یوانش ستاد است و حسیدی از سقدان است در آغاز پیری بگیلان رفته در خدمت حکام آن سرز پوشت
 تا در گذشتن از این و از بعدین و شمه شو منگو گفتی مزار من حیرت بوده قاضی زاو نامی کرده و از این نظیر آن
 عصر اند قاضی علا که دره الساج فضلان آنجا بود شجر آن دو مزار است احیانا لبشر گفتن پرداختن و آن دو در پیش
 و در اندک روزی از افاده علوم فراغت یافتند بعضی حساد عرض شاه طهماسب رسانید که برادر بزرگ موسوم
 بقاضی جهان نسبت بشاه اولیام بی ادبی نموده حسب حکم از بهرات بفرودین آوردند چون تحقیق نه بودست
 از سبب خویش گذشته در یکی از قلاع بکیمس افتاد و آنجا در گذشت برادر که هزار خنثی را کرده متوجه نجف
 اشرف گردید و قضیه در کسایت روزگار نوشته بر اوق عجم فرستاد امیر خسروی و لک سید علی محبت از علائق
 دینوی بر می بوده مدت سی سال در رعیتات عالیات بطاعت گذرانید و در ایام جلوس شاه اسماعیل ثانی در
 قزوین آمده جهت امضای فرمان و طیفه خود این رباعی که شتمل است بر بیت و چهار تاریخ از نظر انور گزاند
 منه اکبر آبا طبع و ناگتر با کاد می یوسف منش آن دلبر ما شاه اسماعیل نام و الفات بجمع طهماسب منش
 پایون فرما میرا شکی برادر حضور است آوازه ترقی مولانا غزال و دو بار او را سپند آورده اما میان ایشان
 ملاقات واقع نشد در اگر رسیده در گذشت اشعارش از دو واژه هزار بیت مجاوز لیکن در مرض موت
 دو اوین خود را بهر چه ای داده که مر بو طاسازد بعد خویش میرزا کور آنچه خوب دید بنام خود کرده بانی را در اب
 انواخت طریق سادجی در آن باب گوید اشکی نامراد کشتی عقل میران خون خفته است به تو و اما ند
 چار دیوانش به شود اما نده تو گفته است مولانا ملک در آوان جوانی بی تعلق و آزاد بر آمد و در دکن